

امریکا بر سر تقاطع

دموکراسی، قدرت و میراث جریان نومحافظه کاری در امریکا

فرانسیس فوکویاما
واضع نظریه پایان تاریخ

ترجمه
مجتبی امیری وحید



نشرنی

فوکویاما، فرانسیس، ۱۹۵۲ - م. Fukuyama, Francis	سرشناسه:
امریکا بر سر تقاطع: دموکراسی، قدرت و میراث جریان نو محافظه کاری در امریکا/ فرانسیس فوکویاما؛ ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶، ۳۰۸ ص.	عنوان و پدیدآور:
ISBN 964-312-900-4	مشخصات نشر:
فپا	مشخصات ظاهری:
america at the crossroads: democracy, power, and the neoconservative legacy	شابک:
کتابنامه ص. ۲۳۱ - ۲۵۲	یادداشت:
دموکراسی، قدرت و میراث جریان نو محافظه کاری در امریکا. محافظه کاری - ایالات متحده.	یادداشت:
عراق - تاریخ - حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳ م.	عنوان دیگر:
سلطه - ایالات متحده.	موضوع:
دموکراسی.	موضوع:
ایالات متحده - روابط خارجی - ۲۰۰۱ م.	موضوع:
ایالات متحده - سیاست نظامی.	موضوع:
امیری وحید، مجتبی، مترجم.	شناسه افزوده:
JZ ۱۳۸۵ الف ۹ ن / ۱۳۸۵	رده بندی کنگره:
۳۷۷/۷۳	رده بندی دیویی:
م ۸۵.۳۴۲۳۸	شماره کتابخانه ملی:



نشرنی

تهران، خیابان کریم خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱

تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵

www.nashreny.com

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸

تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱

کتابفروشی: خیابان کریم خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹، تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

FRANCIS FUKUYAMA

فرانسیس فوکویاما

امریکا بر سر تقاطع

دموکراسی، قدرت و میراث جریان نو محافظه کاری در امریکا

AMERICA at the CROSSROADS

Democracy, Power, and the Neoconservative Legacy

ترجمه مجتبی امیری وحید

ویراستار: لاله خاکپور

• چاپ اول ۱۳۸۶ تهران • تعداد ۱۶۵۰ نسخه • لیستوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-900-4

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۹۰۰-۴

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۹
فوکویامای فیلسوف، طراح نظریه پایان تاریخ	۱۱
فوکویامای فیلسوف و بحران اعتماد در غرب	۱۴
فوکویامای فیلسوف و زوال اخلاقی در غرب	۱۷
فوکویامای فیلسوف و پایان بشریت	۱۸
فوکویاما و فرایند دولت‌سازی و ایجاد دموکراسی	۲۰
فوکویاما و اسلام	۲۳
فوکویاما و مبانی فکری دولت بوش	۲۸
نومحافظه‌کاران در رؤیای بسط دموکراسی	۳۱
مخالفت فوکویاما با حمله نظامی امریکا به ایران	۳۲
فوکویاما و رابطه آزادی و دموکراسی	۳۳
طرحی نو برای سیاست خارجی امریکا	۳۴
ختم کلام	۳۵
مقدمه نویسنده	۳۹
۱. اصول، حزم و تدبیر	۴۳
۲. میراث نومحافظه‌کاری	۵۳

۵۶	ریشه‌های نومحافظه‌کاری
۵۷	سیتی کالج
۵۹	پابلیک اینترست (منفعت عموم)
۶۳	لئو اشتراوس
۷۳	آلبرت ول اشتتر
۷۸	پیوست بزرگ
۸۲	کریستول، کیگن و دهه ۹۰
۸۶	آیا رونالد ریگان نومحافظه‌کار بود؟
۸۶	آیا جرج دبلیو بوش محافظه‌کار است؟
۸۸	ترازنامه
۱۰۰	پس از نومحافظه‌کاری
۱۰۵	۳. تهدید، مخاطره و جنگ پیش‌گیرانه
۱۰۵	محیط تهدید دوران بعد از یازدهم سپتامبر
۱۱۶	دلیلی دیگر برای جنگ با عراق
۱۱۹	استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (NSS)
۱۲۲	مشکلات
۱۳۰	مخاطرات موجه
۱۳۳	۴. استثنائگرایی امریکایی و مشروعیت بین‌المللی
۱۵۱	۵. مهندسی اجتماعی و مشکل توسعه
۱۵۴	توسعه اقتصادی
۱۶۰	توسعه سیاسی
۱۶۷	تجربه امریکا در پیشبرد دموکراسی و توسعه سیاسی
۱۷۴	بازاندیشی فرایند توسعه
۱۸۴	بهبودی نهادهای مربوط به قدرت نرم امریکا
۱۹۱	۶. بازاندیشی درباره ایجاد نهادهایی برای نظم جهانی

۲۱۷	سیاست خارجی برای آمریکا از نوعی دیگر
-----	--------------------------------------

۲۳۱	یادداشت‌ها
-----	------------

ضمیمه

۲۵۵	توضیح مترجم
-----	-------------

۲۵۹	استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا (کاخ سفید، سال ۲۰۰۲)
-----	---

۲۶۵	یک. نمای کلی استراتژی بین‌المللی آمریکا
-----	---

۲۶۷	دو. دفاع از آرمان‌های کرامت انسانی
-----	------------------------------------

سه. استحکام حلقه‌های ائتلاف برای غلبه بر تروریسم و پیش‌گیری

۲۷۰	از حمله به ما و دوستان‌مان
-----	----------------------------

۲۷۴	چهار. همکاری با دیگران برای فرونشاندن مناقشه‌های منطقه‌ای
-----	---

۲۷۹	پنج. جلوگیری از تهدید جنگ‌افزارهای گشتار جمعی دشمن
-----	--

شش. آغاز عصر جدید رشد اقتصاد جهان از طریق بسط بازارهای

۲۸۵	آزاد و تجارت آزاد
-----	-------------------

هفت. گسترش چرخه توسعه از طریق گسترش جوامع و

۲۸۹	ایجاد شالوده‌های دموکراسی
-----	---------------------------

۲۹۵	هشت. گسترش برنامه‌های تعاون با سایر مراکز اصلی قدرت جهانی
-----	---

نه. تغییر نهادهای امنیت ملی آمریکا برای برخورد با

۳۰۲	چالش‌ها و فرصت‌های قرن بیست و یکم
-----	-----------------------------------

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

مقدمه مترجم

امریکا بر سر تقاطع، اثر جدید فرانسیس فوکویاما در سال جاری در امریکا و اروپا منتشر شد و ترجمه فارسی آن نیز پس از کسب اجازه کتبی از نویسنده به خوانندگان ارائه می شود.^۱ اهمیت این کتاب و خاستگاه فکری فوکویاما از جمله موضوعاتی است که در این مقدمه به اختصار بررسی می شود.

فوکویاما در تابستان ۱۹۸۹ و پیش از متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی، با انتشار مقاله‌ای در فصلنامه نشنال اینترست با عنوان «پایان تاریخ» به شهرت رسید و اکنون نیز از چهره‌های مورد توجه در حوزه اندیشه سیاسی غرب به شمار می رود. وی در ۱۹۵۲ در شیکاگو و در خانواده‌ای ژاپنی چشم به جهان گشود. مدرک کارشناسی خود را در رشته فلسفه باستان از دانشگاه کرنل دریافت کرد. رساله دکتری خود را نیز در دانشگاه هاروارد با عنوان «سیاست خارجی شوروی در خاورمیانه» نوشت و تا ده سال بعد از آن هم با «مؤسسه اطلاعاتی راند»^۲ واقع در شهر سانتامونیکای ایالت کالیفرنیا همکاری کرد. مبنای کار وی در

۱. این کتاب با اجازه کتبی آقای دکتر فرانسیس فوکویاما در ۷ جولای ۲۰۰۶ به مترجم به فارسی ترجمه و منتشر می شود.

2. The Rand Corporation

این مؤسسه که بسیار گسترده و در تعیین خط‌مشی عمومی امریکا نیز مؤثر است، مطالعه سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی بود؛ با این‌همه در این مدت مطالعه فلسفه را نیز رها نکرد. وی اکنون استاد اقتصاد سیاسی بین‌المللی است و در «مدرسه مطالعات و پژوهش‌های بین‌المللی پیشرفته» در دانشگاه جان هاپکینز واشنگتن نیز به تدریس مشغول است و پس از وداع با نو‌محافظه‌کاران و با همکاران برخی از همفکرانش دست‌اندرکار انتشار فصلنامه جدید امریکن اینترست^۱ است.

فوکویاما بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ یکی از اعضای اداره برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری وزارت امور خارجه امریکا و متخصص امور خاورمیانه بود. همین امر سبب شد تا وی با امور خاورمیانه هم نسبتاً به‌خوبی آشنا شود. در همان دوران بود که به‌عنوان یکی از اعضای نمایندگی در مذاکرات مصر و اسرائیل در مورد خودمختاری فلسطینی‌ها شرکت کرد و ضمن مشارکت در تدوین گزارشی برای ریاست‌جمهوری امریکا به دولتمردان ایالات متحده توصیه کرد تا برای انجام اصلاحات گسترده در منطقه خاورمیانه از طریق برگزاری اجلاس‌هایی در سطح مقامات ارشد رسمی با اعراب برنامه‌ریزی کند.

در حوزه اندیشه سیاسی، فوکویاما از شاگردان و نحله فکری آلن بلوم محسوب می‌شود. وی نظریه‌پرداز سیاسی‌ای بود که در سال ۱۹۹۲ درگذشت و کتاب مشهورش ذهن بسته امریکایی^۲ است. این کتاب در واقع تهاجم محافظه‌کاران به نسبیست‌گرایی اخلاقی بود که جزو کتاب‌های پرفروش دهه ۸۰ محسوب می‌شد. بلوم خود شاگرد لوی اشتراوس بود که او نیز از چهره‌های برجسته سیاسی و فلسفی سده بیستم به‌شمار می‌رفت. آثاری که تاکنون از فوکویاما منتشر شده، مؤید این هستند که ما با دو فوکویاما مواجهیم: فوکویامای

1. *The Americal Interest*

2. Allan Bloom, *The Closing of the American Mind*, New York, Simon & Schuster Inc. 1987.

فیلسوف که سخت در کار دیدگاه‌های فلسفی نوه‌گلی در فرایند تاریخ است و از نظر فکری خود را اخلاق‌گرای محافظه‌کار می‌نامد و فوکویامای تحلیل‌گر سیاسی که وضعیت جهان و سیاست‌های امریکا را تفسیر و تحلیل و در مواقعی نیز از آن‌ها انتقاد می‌کند.

فوکویامای فیلسوف، طراح نظریه پایان تاریخ

فوکویامای فیلسوف در واقع با طرح نظریه «پایان تاریخ» بود که باب گفتمان تازه‌ای را در حوزه اندیشه سیاسی، نه تنها در ایالات متحده که در اروپا، آسیا، امریکای جنوبی و به میزان کم‌تر در خاورمیانه، گشود. این مباحث با انتشار کتاب پایان تاریخ و فرجام انسان^۱ جدی‌تر شد، زیرا وی در این کتاب نسبت به آنچه پیش از آن در مقاله‌اش در فصلنامه نشنال اینترست چاپ شده بود، شرح و تقسیم‌بندی دقیق‌تری ارائه کرد. کتاب وی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه و در سراسر جهان منتشر شد و در ایالات متحده، فرانسه، شیلی و ژاپن در مقام پرفروش‌ترین کتاب قرار گرفت. فوکویاما پیش از این کتاب هم مقالاتی در مورد دولت‌های سوسیالیست جهان سوم نظیر اتیوپی، موزامبیک و یمن جنوبی نوشته بود که در زمان خود مورد توجه بسیاری قرار گرفته بود.^۲

نظریه «پایان تاریخ» در پانزده سال گذشته با طیف وسیعی از واکنش‌ها مواجه بوده است: از شکاکیت تجربی راست (که می‌گوید نمی‌فهمیم فوکویاما چه می‌خواهد بگوید، تاریخ چیزی جز یک مشت اتفاقات پشت‌سرهم نیست)، تا واکنش چپ‌گرایان که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای او را ازجمله ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری می‌دانند که توانمندی‌های بالقوه سوسیالیسم انقلابی را نمی‌بیند و کسانی هم او را رویزیونیست تجدیدطلب^۳

1. Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, New York, Free Press, 1992.

2. Francis Fukuyama, *The New Marxist-Leninist States in the Third World*, California, The Rand Corporation, September 1984.

3. progressivist revisionist

تلقی می‌کنند. به اعتقاد فوکویاما، شمار بالایی از منتقدانش نظریه وی را به درستی درک نکرده و بسیاری از آن‌ها حتی بدون مطالعه دقیق مقاله «پایان تاریخ» آن را به خطا مورد انتقاد قرار داده‌اند.

فوکویاما در شرح نظریه «پایان تاریخ» چنین می‌افزاید: دموکراسی لیبرال شکل نهایی حکومت در جوامع بشر است. تاریخ بشریت نیز مجموعه‌ای منسجم و جهت‌دار است که بخش اعظمی از جامعه بشری را به سمت نظام دموکراسی لیبرال سوق می‌دهد. فوکویاما در واقع مروج این ایده است که تمام مردم جهان تشنه آزادی‌اند و سرنوشت جهان نیز به‌ناگزیر به دموکراسی لیبرال می‌انجامد. البته منظورمان این نیست که ابتداء بشر هم‌اکنون در میانه این جنبش در حال شتاب و در حال گذار به دموکراسی قرار دارند. وی این نوع برداشت از نظریه «پایان تاریخ» را نادرست می‌داند. به اعتقاد فوکویاما، «پایان تاریخ» سرجمع استدلالی به نفع نوگرایی و نخستین اشتیاق جهانشمول برای زیستن در جامعه‌ای نو، پیشرفته و موفّق از نظر فناوری است. لیبرال دموکراسی هم یکی از محصولات جانبی فرایندسازی و پدیده‌ای است که جهان به تدریج و تنها به مرور زمان به آن علاقه‌مند می‌شود. به بیان دیگر، 'پایان تاریخ' در تأیید فرایند بلندمدت تکامل اجتماعی نوعی استدلال مارکسیستی ارائه کرده است، لیکن به گونه‌ای که به لیبرال دموکراسی ختم می‌شود و نه به کمونیسم.

منظور فوکویاما از نظریه «پایان تاریخ» این است که فروپاشی شوروی کمونیست، نیم‌سده پس از سقوط فاشیسم، نشانگر نابودی آخرین رقیب تاریخی لیبرالیسم است. نتیجه آن‌که استقرار لیبرال دموکراسی در سراسر کره خاکی اجتناب‌ناپذیر می‌شود و بنابراین تاریخ پایان می‌یابد. فوکویاما که متأثر از آلکساندر کوژیف^۱ است، اصطلاح «پایان تاریخ» را نیز از تفسیر وی بر اندیشه

۱. Alexander Kojève، فیلسوف روسی است که دکترای خود را تحت مشورت کارل یاسپرس در آلمان نوشته و متأثر از افکار هایدگر بوده است. وی افکار هگل را از نگاه مارکس بیان کرده و منظور وی از کاربرد اصطلاح پایان تاریخ نیز این بود که انقلاب فرانسه تاریخ نزاع‌های ایدئولوژیکی را در سطح محدود به پایان رسانده است. در نظر کوژیف،

هگل برگرفته است. البته فوکویاما مدعی نیست که لیبرالیسم در میدان عمل در همه جا پیروز شده و همه نزاع‌ها از کره زمین رخت برسته‌اند بلکه او معتقد است که در پهنه اندیشه‌ها، لیبرالیسم از این پس بر اذهان چیره شده چرا که دیگر در برابر خود رقیب نظری و هم‌اورد معتبری نمی‌یابد. به عبارت دیگر، حتی اگر پیروزی لیبرالیسم در «جهان واقعی» هنوز به‌طور کامل تحقق نیافته، اما باید در نظر داشت که این پیروزی «در زمینه اندیشه‌ها و آگاهی‌ها» صورت گرفته است. تصورات فوکویاما درباره «پایان تاریخ» در اواخر دهه ۸۰ برای مدتی دستمایه پاره‌ای از گفتمان‌های محافل دانشگاهی و سیاسی بود. لیکن تحولات سریع در عرصه بین‌المللی به‌ویژه بروز ناسیونالیسم افراطی، درگیری‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای و حرکت‌های اسلام‌خواهی در شماری از کشورهای اسلامی در عمل ارکان تصورات فوکویاما را سست کرد. این نظریه چندی بعد هم در پی طرح نظریه «برخورد تمدن‌ها» از سوی ساموئل هانتینگتون^۱ رنگ باخت. تلاش‌های فوکویاما برای دمیدن جانی تازه به بحث پایان تاریخ به بهانه رخدادهای یازده سپتامبر هم تاکنون ره به جایی نبرده است. بگذاریم از این که رأی شخص فوکویاما چنین نیست. وی کماکان معتقد است که از اهمیت نظریه «پایان تاریخ» نه تنها چیزی کاسته نشده بلکه با گذر ایام بر رونق آن افزوده می‌شود. از این رو، فوکویاما در مقدمه چاپ جدید پایان تاریخ، بار دیگر تأکید می‌کند که نظریه وی اساساً فرضیه است و نه پیش‌بینی قطعی الوقوع. برای هیچ جامعه طالب نوسازی هیچ بدیلی جز پذیرش نظام اقتصاد آزاد و دموکراسی لیبرال وجود ندارد. مآلاً «پایان تاریخ» نظریه‌ای است درباره نوسازی. بزرگ‌ترین کشورهای جهان - چین و هند که بیش از چهل درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند - با شتاب خود را با اقتصاد آزاد و مدرنیته تطبیق می‌دهند. البته چین

مبارزه اجتماعی و سیاسی بیش‌تر به مسئله کرامت انسانی مربوط است تا به مسائل اقتصادی.

۱. برای آشنایی با نظریه مهم برخورد تمدن‌ها مراجعه شود به: مجتبی امیری وحید، نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،

برعکس هند، این روند را تحت سیطره نظام سیاسی استبدادی طی می‌کند. با وجود این، قوانین اصلی کاپیتالیسم یعنی دست‌کم نیمی از قاعده بازی را پذیرفته است. جامعه چین هم در حال توسعه است؛ به همان روش‌هایی که جوامع غربی تحت تأثیر نوسازی متحول شدند.^۱

فوکویاما فیلسوف و بحران اعتماد در غرب

فوکویاما در پی طرح نظریه «پایان تاریخ» علاوه بر مقالات بسیار، چندین کتاب نیز منتشر کرده است. از آن جمله اثری با عنوان *اعتماد*^۲ که به واقع نقدی است بر یکی از وجوه بحران اخلاقی گریبانگیر غرب به‌ویژه جامعه امریکا. مهم‌ترین پیش‌فرض‌های فوکویاما در *اعتماد* این است که «امروزه تقریباً تمام کشورهای پیشرفته صنعتی، نظام و نهادهای دموکراسی لیبرال را پذیرفته‌اند یا در آستانه پذیرش آن قرار دارند و کشورهای بسیاری نیز به اقتصاد بازار آزاد روی آورده و به آن پیوسته‌اند». البته فوکویاما اذعان دارد که پس از پایان جنگ سرد، بسیاری از کشورها در برپا کردن نهادهای دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد با مشکل روبه‌رو بوده و برخی نیز به‌ویژه در جهان سابق کمونیسم، به نظام‌های فاشیستی و هرج و مرج بازگشته‌اند. با وجود این، فوکویاما تأکید می‌کند که «کل اعتقاد به این‌که حرکت اجتماع را نهادهای بزرگ متمرکز در سایه یک ایدئولوژی فراگیر هدایت می‌کنند، به پایان خط رسیده است. برای ساختارهای مبتنی بر بازار آزاد اقتصادی و دولت لیبرال دموکرات نیز هیچ جایگزین تاریخی وجود ندارد و کشورهای پیشرفته جز سرمایه‌داری دموکراتیک جهانی فاقد هر گونه الگوی اقتصادی سیاسی جایگزین‌اند.» گرچه ممکن است این الگو عاری از اشکال

1. *The End of History...*

2. Francis Fukuyama, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*, New York, The Free Press, 1995.

برای آشنایی بیشتر با کتاب *اعتماد* مراجعه شود به مجتبی امیری وحید، «پایان تاریخ» و «بحران اعتماد: بازشناسی اندیشه‌های تازه فوکویاما»، فصلنامه سیاسی-اقتصادی، شماره ۹۷-۹۸.

نباشد اما به زعم فوکویاما، در سطح جهانی اعتقاد همگانی بر این است که این نوع ترتیبات نهادی بهترین چیزی است که بشر می‌تواند به آن برسد.

فوکویاما در این کتاب الگوی نسبتاً متفاوتی از تأثیر فرهنگ در روابط بین‌الملل ارائه می‌کند. او می‌پذیرد که فرهنگ نقشی مسلط در پیشرفت اقتصادی ایفا می‌کند. اما بر یک ویژگی فرهنگی، یعنی جذب در جامعه یا اعتماد اجتماعی، انگشت می‌گذارد. فوکویاما می‌گوید: «رفاه یک کشور هم مانند توانایی رقابت آن مشروط به یک ویژگی فرهنگی فراگیر است: میزان اعتمادی که جامعه را دربرگرفته است.» افزون بر این، او توجه خود را به مسئله‌ای ساختاری معطوف می‌سازد: حضور یا غیاب شرکت‌های چندملیتی بزرگ و گوناگون در جامعه که فوکویاما آن را نشانه اعتماد اجتماعی فعال و پیش‌شرط توفیق در اقتصاد جهانی می‌داند. فوکویاما جوامع «اقتصادگرا» را جوامعی می‌داند که «در آن‌ها، نخستین (و اغلب یگانه عامل جذب در جامعه خانواده و شکل‌های گسترده‌تر خویشاوندی مانند قبیله یا طایفه است.» این دسته از جوامع - که چین، فرانسه، و ایتالیا جزو آن هستند - جوامع «کم‌اعتماد» اند. زیرا راه جذب شدن در آن‌ها به خانواده یا طایفه محدود است. برعکس، جامعه‌های برخورداری از «اعتماد اجتماعی همگانی و گسترده» و در نتیجه، «گرایش نیرومند خودبه‌خودی در جامعه» - مانند ایالات متحده، ژاپن، آلمان - سازمان‌های بزرگ و پیچیده‌ای پدید می‌آورند که دسترسی به جهان دارند، یعنی شرکت‌های چندملیتی. مخلص کلام این‌که فوکویاما در اعتماد این استدلال پرتول و تفصیل را عنوان می‌کند که:

در وهله نخست: فرهنگ میزان اعتماد اجتماعی را تعیین می‌کند، که در وهله دوم بر چگونگی نهادهای سهامی تأثیر می‌گذارد و در وهله سوم این نهادها میزان پیشرفت اقتصادی کشور را تعیین می‌کنند.

به‌هرروی، اعتماد کتابی است درباره اقتصادیات فرهنگی که نشان می‌دهد چگونه سرمایه‌گذاری مدرن بر پایه و محور فرهنگ قرار دارد و چه روش‌های گوناگونی برای ایجاد سرمایه‌داری در جهان امروز وجود دارند. در ارتباط کتاب

اعتماد با کتاب پایان تاریخ باید افزود که نگاه فوکویاما در پایان تاریخ نگاهی است کلان، عمومی و بیرونی. پایان تاریخ دربارهٔ دو سطح ایدئولوژی‌ها و نهادهاست. در آن اساساً چنین مطرح شده است که جهان مدرن در نقطه‌ای به پایان می‌رسد که ما تنها یک ایدئولوژی و یک انتخاب برای نهاد، یعنی مردم‌سالاری لیبرال داریم؛ بدین معنا که تفاوت‌های واقعی در جهان به سطح پایین‌تر، یعنی سطوح فرهنگی می‌رسد. اما نگاه فوکویاما در اعتماد نگاهی درونگرا همراه با هشدار است. در این کتاب صحبت از آیندهٔ جوامع غربی است و این که بالاخره این جوامع به کدام سمت حرکت می‌کنند و چگونه می‌توانند بر معضلات درونی خود که نمای برونی آن‌ها را نیز خدشه‌دار می‌سازد، چیره شوند. نویسنده پس از طرح «پایان تاریخ و پیروزی مردم‌سالاری لیبرال» نظام اقتصاد جهانی را ارزیابی و اصولی را که سبب شکوفایی یک کشور می‌شود، جست‌وجو کرده است. یافته‌هایش دیدگاه‌های چپ و راست را به چالش می‌کشد. وی اعتماد و پیوندهای اخلاقی در جامعه را موتور محرک جامعه می‌داند و معتقد است که همگرایی و همسانی نهادها بر محور الگوی مردم‌سالاری لیبرال به معنای پایان چالش‌های اجتماعی در داخل این جوامع نیست و ادامهٔ حیات هر جامعه به سلامت (از جمله عاری بودن از فساد اداری و ارتشاء) و پویایی جامعهٔ مدنی و تحقق عدالت اجتماعی مبتنی است. به عبارتی، اعتماد نوعی آسیب‌شناسی و نگرش نقادانهٔ درونگرا به جامعهٔ مبتنی بر مردم‌سالاری لیبرال و مکمل پایان تاریخ است.

توجه فوکویاما به رابطه و تأثیر عناصر فرهنگی در تلاش‌های اقتصادی جوامع مختلف از جمله جنبه‌های مثبت اعتماد است. وی با نگرش تطبیقی به فرهنگ کشورهای امریکا، ژاپن و چین، تفاوت سطح و تأثیر کار جمعی، وجدان کاری، اعتماد و چگونگی آمیزش شهروندان را در این کشورها بررسی و برداشت‌های تأمل‌برانگیزی ارائه کرده است. ارزیابی‌های فوکویاما از جوامع غربی بی‌تردید در مورد جوامع در حال توسعه که بعضاً برای نسخه‌برداری کورکورانه از الگوهای غربی در شتاب‌اند، اندیشیدنی است. پیام فوکویاما در اعتماد این است که توسعه، پیشرفت مادی صرف نیست و نباید آن را در ارائهٔ

آمار و ارقام خلاصه کرد، بلکه توسعه با مبانی فرهنگی جامعه سروکار دارد و تنها با روح کار جمعی، سطح اعتماد و روحیه آمیزش خودجوش در جامعه است که می‌توان به موفقیت‌های پایدار و ارزشمند دست یافت.

فوکویامای فیلسوف و زوال اخلاقی در غرب

اختلال بزرگ: طبیعت بشری و بازسازی نظم اجتماعی^۱ سومین اثر مدرن فوکویاما بعد از طرح نظریه «پایان تاریخ» و بحران «اعتماد» در حوزه اندیشه سیاسی است. توجه نویسنده در این کتاب به دگرگونی‌های فرهنگی است و این‌که جامعه‌ها چگونه سرمایه‌های اجتماعی خود را ویران کرده و یا ساخته‌اند تا نهادهای آن‌ها بتوانند درست کار کنند. به اعتقاد وی، همه کشورهای صنعتی خارج از حوزه جغرافیای آسیا، حجم عظیمی از افزایش اختلال اجتماعی را در میان سال‌های ۶۰ تا ۹۰ مشاهده کرده‌اند؛ پدیده‌ای که وی آن را «اختلال بزرگ» در ارزش‌های اجتماعی غرب می‌نامد. در حقیقت، در دهه ۹۰ سوئد، انگلیس و نیوزیلند، همگی سطح رشد بالاتری را در جرایم مالی نسبت به ایالات متحده داشته‌اند. بیش از نیمی از کودکان کشورهای اسکاندیناوی، از مادران ازدواج‌نکرده متولد شده‌اند. در سوئد تعداد اندکی از مردم به ازدواج اهمیت داده‌اند که این امر احتمالاً نهاد خانواده را با دوره طولانی انحطاط مواجه کرده است. فوکویاما در ادامه می‌افزاید، درحالی‌که ادعای محافظه‌کاران درباره زوال ارزش‌ها صائب بود، اما تفاسیر آنان راجع به چرایی و چگونگی این تغییرات سست و متزلزل است. به اعتقاد فوکویاما، درحالی‌که در تفاسیر ارائه‌شده عناصری از حقیقت وجود دارد اما هیچ‌کدام در توضیح علل این‌که چرا «اختلال بزرگ» به وجود آمده، کافی به نظر نمی‌رسند. آن‌طور که مشروح مطالعات اقتصادی نشان می‌دهند، هرچند میان رفاه و اعمال خلاف قانون تا حدودی روابط علی وجود دارد اما وجود چنین ارتباطی چندان هم قوی به نظر نمی‌رسد.

1. Francis Fukuyama, *Great Disruption: Human Nature and the Reconstitution of Social Order*, New York, Free Press, 1999.

مهم‌تر آن‌که اعمال خلاف قانون فقط بخشی از سرگذشت اسفبار زوال نهاد خانواده است که سایر وجوه آن شامل طلاق، زندگی مشترک غیررسمی و کاهش تولیدمثل است. این معضلات در تمامی طبیف‌های برخوردار از سطوح مختلف اجتماعی و اقتصادی وجود دارند و به‌ندرت می‌توان کاستی‌های دولت مرکزی را در این مورد مقصر دانست.

فوکویاما آبشخور وقوع این «اختلال بزرگ» را در دو پهنه تغییرات فناوری که در دهه ۶۰ رخ داده‌اند، می‌بیند. ابتدا پدیده کنترل مولید و دیگری وقوع تغییر در اقتصاد صنعتی و تبدیل آن به اقتصاد اطلاعات محور و همچنین اقتصاد مبتنی بر نیروی کار جسمانی و تبدیل آن به کار فکری است. اما فوکویاما درباره این‌که چه باید کرد و چگونه جامعه غرب می‌تواند خود را از معضل انحطاط اخلاقی نجات دهد و چه منابعی برای بازسازی اخلاقی وجود دارند، نگاهی متفاوت با دیدگاه محافظه‌کاران امریکا ارائه می‌کند. به اعتقاد وی، بازسازی اخلاقی امکان‌پذیر است و شاید نظر محافظه‌کاران درباره وقوع زوال اخلاقی دو سه نسل گذشته صائب باشد، اما این نظر که ما در تمام نسل‌های گذشته با زوال اخلاقی مواجه بوده‌ایم، ادعای نادرستی است مگر این‌که پذیرفته باشیم که وقوع زوال اخلاقی در تمامی نسل‌های انبأ بشر یعنی از عصر طلایی به این سو، فساد تدریجی حاکم بوده است؛ حال آن‌که چنین نیست.

فوکویامای فیلسوف و پایان بشریت

آینده پساانسانی ما^۱ را فوکویاما در سال ۲۰۰۲ منتشر کرد. وی بعد از پایان تاریخ، در این کتاب امکان پایان بشر به هیبت فعلی را به بحث می‌گذارد. این کتاب کاوشی است جامع درباره توانمندی علمی که به عقیده وی ممکن است دموکراسی لیبرال را بسیار گسترده‌تر از سایر لرزه‌های جغرافیایی-سیاسی متزلزل کند. توان علمی برای دوباره‌سازی انسان که از علم ژنتیک جدید و

1. Francis Fukuyama, *Our Posthuman Future; Consequence of the Biotechnology revolution*, New York, Farrar, Straus and Giroux Press, 2002.

فناوری داروسازی جدانشدنی است، این دورنما را ترسیم می‌کند که طبیعت انسانی، همان گونه که آن را می‌شناسیم، می‌تواند به کلی دگرگون شود. ظرفیت رسیدن به هدف‌های بهسازی ژنتیکی و دستکاری کردن خمیره انسانی، در زمان حاضر برای ما امکان‌پذیر و قابل دسترسی است. درواقع، فوکویاما بیم آن دارد که با پشت‌سرگذاشتن مخاطرات تمامیت‌خواهی سیاسی، خطرات جدید اخلاقی در کمین غرب نشسته باشند.

فوکویاما در این کتاب نظریه پیشین خود درباره «پایان تاریخ» را در یک نکته تصحیح می‌کند. او با اشاره به پیشرفت دانش ژنتیک و تأثیرات آن بر حیات انسان، این نظر را مطرح می‌سازد که علوم طبیعی به منزله نیروی محرکه جهان سبب خواهد شد تا تاریخ همچنان ادامه یابد؛ تاریخ طبیعتاً از طریق علوم طبیعی و فناوری مدرن به پیش خواهد رفت. تاریخ تنها در صورتی می‌تواند به پایان برسد که این نیروی محرکه نیز متوقف شود. قرن بیست و یکم، قرن بیولوژی خواهد بود. به همین سبب است که ناگزیریم به تأثیر بیوتکنولوژی مدرن بر سیاست و دوام بشریت بیندیشیم. اما در صورت عدم کنترل دانش ژنتیک، بشریت در هیبت فعلی خود به پایان خواهد رسید و دانش ژنتیک و علوم طبیعی، طی چند نسل دیگر، انسانی نو خواهند آفرید که دیگر هیچ شباهتی به انسان طبیعی ندارد. برای پیش‌گیری از چنین فوایدی تدوین قواعدی ملی و بین‌المللی امری ضروری است.

سابقه اندیشه خلق «انسان نو» البته به دوران انقلاب فرانسه بازمی‌گردد، اما فناوری آن پدیده‌ای نو است. در گذشته نه‌چندان دور، آرمان‌گرایان (اتوپست‌ها)، برای «مهندسی اجتماعی» تلاش می‌کردند. اما همه این تلاش‌ها بی‌ثمر ماندند، زیرا بشر نتوانست رفتار انسانی را تحت کنترل گیرد و مطابق میل «مهندسان اجتماع» تغییر دهد. شاید امروزه بشر به این مرحله نزدیک شده باشد؛ بدین معنی که از طریق درک آن‌چه در مغز می‌گذرد و امکان دست‌یازیدن بر داروها و دانش ژنتیک، شاید طراحی انسان نو امکان‌پذیر شود.

از نظر فوکویاما، امروز نخستین بار است که از امکان تغییر بنیادین انسان سخن می‌گوییم. ما می‌توانیم چیزی را تغییر دهیم که در طول صدهزار سال عملاً

دست‌نخورده مانده است. چیزی که تمام نهادهای امروزی بشر کمابیش بر پایه آن بنا شده‌اند. البته این اندیشه تازه نیست. نیچه نیز پیش‌تر به صورت کامل به امکان پرورش انسانی با خواص معین می‌اندیشید. در روزگار او، هنوز فناوری وجود نداشت. حالا، شاید به این دلیل وقتش رسیده است که پتر اسلوتروژیک بحث پیرامون این موضوع را امکان‌پذیر ساخته است. این مسئله‌ای است که ما در برابر آن قرار گرفته‌ایم و اگر این امکان در تمامی ابعاد تحقق یابد، در واقع به پایان بشریت خواهیم رسید. فوکویاما معتقد است تمام کسانی که می‌گویند باید از این فناوری (که بخشی از تکامل بشر امروزی است) استقبال کنیم، نمی‌فهمند که نسل امروز و نسل‌های آینده بشر با چه دشواری‌های اخلاقی مواجه خواهند شد. شاید آثار نیچه را باید بار دیگر خواند. اندیشه برابری تمام انسان‌ها که نظام لیبرال غرب بر آن متکی است، کهنه شده است. جلوگیری از این روند به صورت نظری نسبتاً ساده است و باید فناوری را قانونمند و کنترل کرد. از این‌رو، فوکویاما به تفصیل در کتابش، به برنامه‌های مشخصی می‌پردازد که به وسیله آن‌ها می‌توان نظام تنظیم‌کننده‌ای برای کنترل این فناوری ایجاد کرد. به هر تقدیر، فوکویاما شبیه‌سازی انسان را به کشف اتم تشبیه کرده است؛ انتخاب دشواری که هنوز معلوم نیست چقدر مفید و چقدر خطرناک خواهد بود. وی اخیراً در جدیدترین گزارش مبسوطی که در این زمینه منتشر کرده، ضرورت قانونمند کردن تحقیقات ژنتیکی و مسائل مربوط به شبیه‌سازی انسان را از طریق تبیین و تدوین مقررات داخلی و بین‌المللی به تفسیر بررسی و راهکارهای عملی را به دولتمردان امریکا توصیه کرده است.^۱

فوکویاما و فرایند دولت‌سازی و ایجاد دموکراسی

فوکویاما دولت‌سازی، حکومت و نظم در قرن بیست و یکم را در سال ۲۰۰۴

1. Francis, Fukuyama, *Beyond Bioethics: A Proposal for Modernizing the Regulation of Human Biotechnologies*, Paul H. Nitze School of Advanced international Studies, John Hopkins University Press, Washington, D.C. 2006.

منتشر کرد.^۱ این کتاب به همراه نوشته بعدی وی امریکا بر سر تقاطع، در واقع آثار مدونی هستند که مطالعه آن‌ها خوانندگان را بیشتر با فوکویامای تحلیل‌گر سیاسی آشنا می‌کند تا فوکویامای فیلسوف؛ هرچند هر دو اثر به شدت متأثر از اندیشه‌های فلسفی‌اند. وی در این دو اثر ضمن تحلیل و نقد وضعیت جهان معاصر و سیاست‌های امریکا در آن، به‌ویژه خاورمیانه، از سیاست‌هایی فاصله می‌گیرد که در اجرایی کردن آن‌ها خود به همراه شمار دیگری از نومحافظه‌کاران متنفذ امریکا بر طبل جنگ ضد صدام در عراق می‌کوبید.

دولت‌سازی... اساساً نقد اقدامات و عملکرد دولت بوش در عراق است. فوکویاما با اذعان به این‌که موضعش در دهه ۹۰ در مورد عراق موضع جنگ‌طلبانه معقولی بوده است، در توجیه چرخش موضع خود اضافه می‌کند که پس از ۱۱ سپتامبر، هنگام تدوین گزارشی برای پنتاگون در مورد راهبرد بلندمدت جنگ با تروریسم، به تهدید اساسی و نوع راهبردهای لازم برای پرداختن به آن پی می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که چالش تروریسم نهایتاً مسابقه‌ای سیاسی است که نمی‌توان با ابزار نظامی به آن پرداخت. او چنین می‌افزاید: سپس حدود یک سال پیش از جنگ نیز بر من آشکار شد که جنگ با عراق در کم‌ترین حالت، انحرافی بزرگ است و در عمل نیز این جنگ به شکستی بزرگ بدل شد که وضع تروریسم را وخیم‌تر کرده است.

سخن اصلی نویسنده در این کتاب این است که در نهایت، کنشگران از خارج در استحکام نهادهای دولتی کشورها می‌توانند تأثیر کم‌تری بگذارند و بیش‌تر می‌توانند از طریق خط‌مشی تصمیم‌ها به نهادهای سیاسی موجود یاری رسانند. هیچ‌کدام از این‌ها نیز حکایت از خوش‌بینی زیاد در مورد موفقیت تلاش‌هایی ندارد که هم‌اکنون از خارج برای انجام اصلاحات در کشورهای خاورمیانه صورت می‌پذیرد. در این کتاب، فوکویاما به سه مورد اشتباه اساسی در سیاست

1. Francis Fukuyama, *State-Building: Governance and World Order in the 21st Century*, Cornell University Press, 2004.

برای آشنایی بیش‌تر با این کتاب ر.ک. به: فرانسیس فوکویاما، «الفبای دولت‌سازی»، ترجمه مجتبی امیری‌وحید، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۹۸.

خارجی دولت بوش قائل است: اول، اتخاذ روش مهندسی اجتماعی به صورت بسط دموکراسی است، به خصوص در خاورمیانه. دوم، عدم توجه به ضرورت وجود مشروعیت بین‌المللی و سوم، بی‌اعتنایی به نهادهای بین‌المللی و تعمیم هژمونی آمریکا به جهان است.

فوکویاما در مورد ایجاد و بسط دموکراسی نظر روشنی مطرح می‌کند. وی با انتقاد از دولت بوش تصریح می‌کند که «امریکا هرگز، هیچ‌وقت و در هیچ کشوری نتوانسته است دموکراسی را از خارج به آن کشور تحمیل کند. مردم جوامعی که خواستار دموکراسی اند، باید خودشان آن را به وجود آورند. این‌گونه نیست که ایالات متحده بتواند به سادگی تصمیم بگیرد که بخشی از دنیا را دموکراتیزه کند و سپس به راحتی بتواند در تحقق آن نیز موفق شود. این امر مستلزم گفت‌وگوها و فشارهای داخلی است.» این اصل در مورد عراق نیز حاکم است. قبل از آغاز جنگ در سطح نظری این احتمال وجود داشت که همه چیز در عراق همانند اروپای شرقی پس از سقوط کمونیسم، در جای خود قرار می‌گیرد و دموکراسی به سهولت گسترش می‌یابد. امروزه بنا به دلایل متعدد، فکر می‌کنیم که این اتفاق نخواهد افتاد و ایالات متحده با اعمال فشار برای انجام این امر خود را در معرض خطر بزرگی قرار داده است. با وجود این، احساس کلی فوکویاما این است که آمریکا باید مشوق مشارکت بیش‌تری برای تحقق اصلاحات سیاسی باشد و این امر نباید به معنای حمایت از دیکتاتورها به دلیل دسترسی به نفت باشد. آمریکا باید حمایت سیاسی را در سطحی حفظ کند و از جامعه مدنی و طرفداران حقوق بشر که برای دموکراسی مبارزه می‌کنند، حمایت علنی کند. اما در نهایت باید محتاط و باتدبیر باشد زیرا تا زمانی که حرکت به سوی دموکراسی از داخل جوامع ایجاد نشود، این اتفاق روی نخواهد داد. این‌گونه رویکرد را فوکویاما به‌ویژه برای کل خاورمیانه قابل تعمیم می‌داند.

خلاصه مواضع فوکویاما در مورد تلاش‌های آمریکا در بسط دموکراسی در منطقه خاورمیانه این است: سیاست خارجی آمریکا برای ایجاد دموکراسی از طریق حمله نظامی کارساز نیست. دموکراسی را باید مردم منطقه به وجود بیاورند. روند آن هم روندی دشوار و طولانی است. گرچه بوش و همفکرانش به

دنیال فرایند سریعی بودند و برای تحقق سریع آن نیز به حمله نظامی متوسل شدند، اما ماحصل چنین روندی معکوس بود. هرچه بیش‌تر فشار آوردند، بنیادگرایی و تروریسم بیش‌تر رشد کرد و نیروهای افسارگسیخته رها شدند. از همه مهم‌تر این‌که اقدامات امریکا در ایجاد دموکراسی در عراق باعث شد تا امریکا مشروعیت بین‌المللی و اعتبار اخلاقی خود را از دست بدهد و دوباره‌سازی آن به تلاش و زمان زیادی نیاز دارد.

فوکویاما و اسلام

فوکویاما از اسلام و جهان اسلام شناخت عمیقی ندارد. درواقع، وی بیش‌تر با اسلام به اصطلاح سیاسی آشناست تا اسلام دینی. از این‌رو نظراتی که دربارهٔ دین اسلام و جهان اسلام مطرح کرده تا حد زیادی متأثر از افکار شرق‌شناسانی چون برنارد لوئیس است و خود نکتهٔ بدیعی مطرح نمی‌کند. به هر تقدیر، سرجمع نظرات فوکویاما دربارهٔ دین اسلام و جهان اسلام و رابطهٔ آن با جهان غرب را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

- اسلام دین واحدی است ولی جهان اسلام مجموع واحد و یکدستی نیست.
- مدرنیته نیز مجموعهٔ واحد و یکدستی نیست و جهان اسلام نیز با مدرنیته بیگانه نیست.
- واکنش جهان اسلام به مدرنیته به دو شکل بوده است: الف) واکنش نظری؛ بدین معنا که افرادی چون محمد عبده و... با مدرنیته از منظر دینی مخالفت کردند و چون آن را به ضرر باورهای دینی خود می‌دیدند به مقابله با آن برخاستند. ب) واکنش سیاسی به مدرنیته عمدتاً واکنش سیاسیون جوامع اسلامی بود. آتاتورک در ترکیه و شاه ایران تلاش کردند تا به‌لحاظ سیاسی با مدرنیته کنار بیایند.
- مدرنیته نیز در طول عمر خود به‌لحاظ مفهومی متحول شده است. برای مثال، روزی لی کوان‌یو رهبر سنگاپور مدرنیته را مفایر با آموزه‌های کنفوسیوس می‌دید و زمانی نیز رئیس‌جمهور تایوان هرآن‌چه لی کوان‌یو

گفته بود زیر سؤال برد و اعلام کرد که مدرنیته و گفته‌های کنفوسیوس قابل تفسیر و تعبیرند و برداشت واحدی از آن‌ها وجود ندارد و مغایرتی نیز بین مدرنیته و آموزه‌های کنفوسیوس مشاهده نمی‌شود.

- در مورد اسلام هم همین وضع صدق می‌کند. تعبیر و برداشت واحدی از آموزه‌های دین اسلام وجود ندارد. دین اسلام منافاتی با مدرنیته ندارد هرچند حرکت آن در این فرایند بطئی و با تأخیر بوده است. تمدن اسلام تمدن پویایی است و در درون خود سنت‌های متنوعی جا داده است.
- مخالفت جهان اسلام با مدرنیته منشأ دینی ندارد. به‌هنگام بحث از اسلام و دموکراسی چنان وانمود می‌شود که اسلام فی‌حد ذاته مغایر و عامل تعلل موفقیت فرایند نوسازی در کشورهای اسلامی است؛ حال آن‌که چنین نیست. عوامل متعددی در حرکت کند و با تأخیر فرایند نوسازی در بسیاری از کشورهای اسلامی دخیل‌اند که ارتباطی با دین اسلام ندارند. نمونه بارز این وضع در کشورهای چون ترکیه، سنگال، مالی، مالزی و اندونزی است که در عین اسلامی بودن با مدرنیته نیز به نحو مطلوبی کنار آمده‌اند.
- آیشخور عقب‌ماندگی و عدم تحقق دموکراسی در کشورهای عربی، فرهنگ سیاسی اعراب است و نه دین اسلام. بسیاری در تلاش‌اند تا اسلام را عامل عدم موفقیت فرایند مدرنیته در بسیاری از کشورهای اسلامی جلوه دهند، درحالی‌که چنین نیست؛ فرهنگ عربی مانع اصلی است.
- در زمان حاضر درگیری موجود بین جهان اسلام و غرب در سطح نوع تفکر در جریان است، نه با اسلام به‌عنوان یک مذهب، بلکه با تفسیرهای ویژه‌ای که از اسلام وجود دارد.
- به اعتقاد فوکویاما، جوامع اسلامی باید بیش‌تر از درون خود متحول شوند. جامعه اسلامی باید خود تصمیم بگیرد که آیا با مدرنیته و به‌خصوص با دولت سکولار و مدارای مذهبی آشتی خواهد کرد یا خیر؟ جهان اسلام امروزه در آن برهه زمانی به سر می‌برد که اروپای مسیحی در زمان جنگ‌های سی‌ساله در قرن هفدهم به سر می‌برد. سیاست مذهبی به‌طور بالقوه در حال تحریک منازعه بی‌پایان نه فقط بین مسلمانان و غیرمسلمانان، بلکه بین

فرقه‌های مختلف اسلامی است (بسیاری از بمب‌گذاری‌های اخیر در پاکستان در نتیجهٔ خصومت‌ورزی‌های سنی و شیعه بوده است). در عصر سلاح‌های بیولوژیکی و هسته‌ای این مسئله می‌تواند فاجعه‌بار باشد.

● به اعتقاد فوکویاما، مسلمانانی که خواهان شکل لیبرال‌تری از اسلام هستند، باید از سرزنش غرب برای تصویرپردازی اسلام با خس و خاشاک بسیار زیاد دست بردارند و کاری کنند که افراطیون را در میان خود منزوی و نامشروع جلوه دهند. در واقع، به نظری اگر کشوری وجود داشته باشد که بتواند جهان اسلام را از وضعیت کنونی بیرون بیاورد، ایران است؛ ایرانی که ۲۸ سال پیش موج کنونی بنیادگرایی را با سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی به حرکت واداشت. اگر ایران بتواند شکل مدرن‌تر و متساهل‌تری از اسلام ارائه کند، در آن صورت به الگویی قدرتمند برای بقیهٔ جهان اسلام بدل خواهد شد.

فوکویاما همچون برنارد لوئیس که از چهره‌های برجستهٔ شرق‌شناسی در غرب و به‌ویژه آمریکا به شمار می‌رود، خطر اسلام‌گرایی رادیکال را برای اروپا بیش از خطر آن برای آمریکا می‌داند. وی با استناد به اولیویه رئا و ژیل کپل اسلام‌شناسان فرانسوی، جهادگران اسلامی را نسل دوم یا سوم مهاجران مسلمان در اروپا - و نه مؤمنان خاورمیانه - می‌داند.^۱ فوکویاما با اشاره به بمب‌گذاران لندن، مادرید و فرماندهان مهاجمان یازدهم سپتامبر نظیر محمد عطا تأکید می‌کند که ادلهٔ قانع‌کننده‌ای وجود دارند مبنی بر این که ریشهٔ اصلی اسلام‌گرایی افراطی معاصر نه در خاورمیانه که در اروپای غربی نهفته است. همهٔ افراط‌گرایان اسلامی در اروپا به افراط‌گرایی کشیده شدند. برای مثال، بیش از ۶٪ جمعیت هلند مسلمان‌اند و به‌رغم این حقیقت که هلند کشوری مدرن و دموکرات است، در این کشور سطح قابل توجهی از افراط‌گرایی وجود دارد. برای حل چنین مشکلی نیز محصورکردن آن چاره‌ساز نیست. تا زمانی که در غرب اسلام‌گرایی

۱. ر.ک. به: مقالهٔ «یک سال زندگی در بیم»، فرانسیس فوکویاما، ترجمهٔ مجتبی امیری وحید، روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۱۵، آبان ۱۳۸۴.

تأکیدی بر ارزش‌ها و فرهنگ سنتی مسلمان تصور می‌شود، اساساً درک درستی از اسلام‌گرایی معاصر وجود ندارد. هویت دینی افراد در یک کشور اسلامی سنتی امری انتخابی نیست، بلکه افراد هویت دینی خود را از طریق موقعیت اجتماعی، آداب و رسوم، حتی همسر آینده و محیط اجتماعی خود کسب می‌کنند. در این‌گونه جوامع هیچ خلطی در مورد هویت افراد وجود ندارد زیرا هویت چیزی است که به افراد داده می‌شود و تمام نهادهای اجتماعی از خانواده گرفته تا مسجد و دولت همه متضمن آن هویت‌اند.

فوکویاما با اشاره به وضع مهاجران مسلمان ساکن آمستردام یا حومه پاریس تصریح می‌کند که هویت افراد این جوامع به ناگاه در معرض تهدید قرار گرفته است. مسلمانان ساکن کشورهای غربی در تصمیم‌گیری درباره شدت و حدت همگونی خود در جامعه غیرمسلمان ظاهراً با گزینش‌های بی‌شماری مواجه می‌شوند. وی با استناد به استدلال اولیویه رشا در کتاب جدید خود *اسلام جهانی‌شده*^۱ اضافه می‌کند که افراط‌گرایی معاصر در میان مسلمانان دقیقاً محصول «زوال اسلام» است که سبب شده است فرد مسلمان از تمام حمایت‌های اجتماعی موجود در جامعه مسلمان سنتی، محروم و در نتیجه بی‌هویت شود.

فوکویاما معتقد است مسئله هویت به‌ویژه برای نسل‌های دوم و سوم مهاجران، چالشی بسیار جدی است. آن‌ها در فرهنگی غیر از فرهنگ سنتی والدین‌شان رشد می‌کنند، و برخلاف مهاجران معاصرشان در امریکا، احساس می‌کنند که به‌واقع مقبول جامعه اطراف‌شان نیستند. اروپایی‌های معاصر مسئله هویت را به دلیل وجود یک اروپای باز، بردبار و «فراملی» جدی نمی‌گیرند. هرچند هلندی‌ها، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و سایرین از سطوح متفاوتی از حس قوی هویت ملی برخوردارند که این امر برای افرادی که از کشورهای ترکیه، مراکش یا پاکستان به این کشورها مهاجرت می‌کنند، قابل حصول نیست. مسئله

1. Oliver Roy, *Globalized Islam: The Search For A New Ummah*, Columbia University Press, 2004.

ادغام مهاجران مسلمان در جوامع اروپایی پیچیده تر شده است زیرا قوانین خشک کارگری اروپایی ها، امکان دستیابی به مشاغل سطح پایین را برای مهاجران جدید یا فرزندان شان بسیار مشکل ساخته است. بخش اعظمی از مهاجران در فهرست دریافت کنندگان حمایت های دولتی قرار دارند. بدین معنا که آن ها از کرامت انسانی لازم برای ارائه خدمت به جامعه ای که در آن به سر می برند، برخوردار نیستند. آن ها و فرزندان شان همچنان خود را خارجی تلقی می کنند.

در چنین شرایطی است که به اعتقاد فوکویاما، افرادی چون بن لادن ظاهر می شوند و اسلام ناب جهانشمولی را به جوانان وعده می دهند که از گناهان، آداب و رسوم و سنت های محیط اطراف آنها مبرا است. اسلام افراطی به آن ها هویت می دهد و به یادشان می آورد که آن ها اعضای محترم امت جهانی اسلام اند، یعنی نقطه اتکایی دارند که می توانند به آن احساس تعلق کنند، به رغم آن که در جوامع بی دین زندگی می کنند.

اگر شرحی که اولیویه رئا از سرچشمه مهم افراط گرایی به دست می دهد، دقیق باشد به اظهار فوکویاما چندین نتیجه قابل حصول است: چالش اسلام گرایان امر بدیع و ناآشنایی نیست. چرخش سریع به مدرنیته همیشه با افراط گرایی همراه بوده است. در گذشته نیز انواع مشابه از خودبیگانگی وجود داشته است. در نسل های قبل هم جوانان به سوی آنارشیسم، بلشویسم و فاشیسم و یا به عضویت در گروه های مسلح می گرویدند، ایدئولوژی ها متغیرند اما زمینه های روانی شان ثابت اند. به علاوه، اسلام گرایی افراطی همان قدر که پدیده ای مذهبی است محصول مدرنیته و جهانی شدن نیز هست و به صرف ممانعت از مسافرت مسلمانان به اکناف جهان و انقطاع آن ها از فرهنگ شان از شدت و حدت اسلام گرایی افراطی کاسته نخواهد شد. یعنی این که با تغییر وضعیت خاورمیانه از طریق صدور دموکراسی به کشورهای نظیر مصر و عربستان مسئله تروریسم حل نخواهد شد و چه بسا این امر در کوتاه مدت اوضاع را وخیم تر سازد. دموکراسی و مدرنیزاسیون برای سرنوشت جهان اسلام مطلوب است و لیکن مسئله تروریسم که مشکل مهم تر اروپاست صرف نظر از

آن‌که در جهان اسلام چه می‌گذرد، همچنان ادامه خواهد داشت.

مشکل واقعی دموکراسی، به باور فوکویاما، امروزه همچنان در داخل اروپا نهفته است. این مشکلی داخلی است که شمار زیادی از مسلمانان خشمگین را شامل می‌شود. دو امر باید صورت پذیرد: اولاً کشورهای نظیر هلند و بریتانیا باید سیاست‌های چندفرهنگی خود را که نتیجه منفی دارند، تغییر دهند؛ یعنی آن دسته از سیاست‌هایی که متضمن افراط‌گرایی است و متلاشی‌کننده افراط‌گرایان. ثانیاً آن‌ها باید در تعاریف خود از هویت ملی بازنگری کنند تا شمار بیش‌تری از مردم غیراروپایی را دربرگیرد.

فوکویاما و مبانی فکری دولت‌بوش

در آمریکا بر سر تقاطع، فوکویاما سیاست خارجی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر را نقد و سپس تلاش می‌کند تا چارچوبی جدید برای سیاست خارجی آمریکا ارائه دهد. وی که خود سال‌ها از چهره‌های شناخته‌شده نومحافظه‌کاران^۱ به شمار می‌رفت، در این کتاب ریشه‌های تاریخی و تحول اندیشه نومحافظه‌کاران را که مبنای فکری هیئت حاکم بر آمریکا است، بررسی و همچنین توجیه می‌کند که چرا از جرگه نومحافظه‌کاران خارج شده است. فوکویاما، این کتاب را با دو عنوان متفاوت به‌طور همزمان در آمریکا و اروپا منتشر کرد. هر دو عنوان گویای محتوای کتاب‌اند. این کتاب در آمریکا با عنوان آمریکا بر سر تقاطع: قدرت و دموکراسی میراث نومحافظه‌کاری منتشر شد و در اروپا نیز با عنوان بعد از نومحافظه‌کاری. به هر تقدیر، فوکویاما بخش عمده‌ای از کتاب را به شکل‌گیری حرکت نومحافظه‌کاری اختصاص داده است. وی ریشه‌های تاریخی نومحافظه‌کاری را به اواسط دهه ۳۰ در سیتی کالج نیویورک - یعنی محل گردهمایی تعدادی از روشنفکران چپ ضداستالین - برمی‌گرداند. در آن دوران نزاع فکری نومحافظه‌کاران با کمونیسم و سوسیالیسم بود که تا به امروز نیز تأثیر به‌سزایی بر عقاید و اصول آنان داشته است.

اهم نکات مورد نظر فوکویاما در مورد مبانی فکری نومحافظه‌کاران را می‌توان در اصول کلی زیر خلاصه کرد:

- سیاست خارجی یک کشور تحت تأثیر و منعکس‌کننده ساختار سیاسی حاکمیت آن است و ایده تغییر رژیم‌های دیکتاتوری نیز درواقع از این اصل نشئت می‌گیرد.
- نومحافظه‌کاران مشروعیت و کارایی سازمان‌های بین‌المللی - مانند سازمان ملل متحد - برای دستیابی به عدالت و امنیت را به دیده تردید می‌نگرند.
- به زعم نومحافظه‌کاران، آمریکا در موضع ابرقدرت باید در عرصه بین‌المللی حضور فعال داشته باشد و - مانند عملکردش در برابر هیتلر - به اهدافی اخلاقی همچون ایجاد امنیت جامه عمل بپوشاند. زیرا این قدرت‌های بزرگ‌اند که باید نظم جهانی را برقرار کنند.
- نظم بین‌المللی جدیدی که در آن اقتصاد جای قدرت نظامی و قدرت سیاسی را به عنوان کلید قدرت ملی بگیرد، توهمی بیش نیست. در وضع کنونی، به علت درگیربودن اعضای اتحادیه در چنگال تمایزات فرهنگی و فقدان زمینه مناسب برای تبدیل شدن ژاپن به ابرقدرت جهانی، شکل‌گیری یک نظام تک‌قطبی و به هم وابسته ممکن نیست.
- نومحافظه‌کاران درباره اصطلاح «مهندسی اجتماعی» و صرف بودجه دولت برای عملی کردن این نوع طرح‌های جاه‌طلبانه اجتماعی نیز نظر منفی دارند.
- نومحافظه‌کاران به لحاظ فکری وجوه مشترک زیادی با لنینیست‌ها دارند. هر دو دنیا را به گونه‌ای می‌بینند که می‌خواهند و تمایل دارند دنیا آن‌گونه باشد، یعنی مطابق ایده‌ها و ایدئولوژی‌شان. دومین ویژگی آن‌ها توسل به قدرت برای پیشبرد اهداف‌شان است، بدون آن‌که به فرایند تحولات اجتماعی توجه داشته باشند. نومحافظه‌کاران تصور می‌کنند که هرچه در ذهن دارند در اختیارشان نیز هست، به طوری که حتی پس از مشاهده واقعیات عراق هنوز هم از درک واقعیات غافل‌اند. به اعتقاد فوکویاما، اسرائیل هم در لبنان گرفتار

همین دیدگاه شد. نومحافظه کاران اسرائیل تصور می کردند که قادرند مسائل سیاسی را با تهاجم نظامی حل و فصل کنند. نتیجه چیزی خارج از انتظار آن‌ها بود.

از نظر فوکویاما، فاصله بین محافظه کاران سنتی و نومحافظه کاران در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر آمریکا متفاوت بوده است به طوری که در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، تفاوت محسوسی بین محافظه کاران سنتی و نومحافظه کاران وجود نداشت. چرا که ریگان با مخاطب قراردادن شوروی به عنوان امپراتوری شیطنانی در واقع به سیاست خارجی خود جنبه اخلاقی بخشید و روند سیاست خارجی آمریکا از دوران کیسینجر-نیکسون به بعد را تغییر داد و حتی تغییر رژیم کشورهای کمونیستی را نیز در صدر برنامه‌های خود گذاشت.

همین وضعیت در دوران جرج بوش نیز به وجود آمده است. هنگامی که وی هدف جنگ با عراق را تغییر رژیم اعلام کرد و آشکارا وجود آزادی در آمریکا را به سرنوشت آزادی در سایر کشورها گره زد، در واقع او نیز همچون ریگان چارچوب سیاست‌های نومحافظه کاران را پذیرفت. فوکویاما با سرخوردگی از سیاست خارجی دولت آمریکا مخصوصاً جنگ عراق می افزاید که، در زمان حاضر عقاید و اصول نومحافظه کاران معادل سیاست خارجی دولت رئیس جمهور بوش تلقی می شود و هرگونه تلاش برای زدودن این ارتباط عبث است. وی اصول سیاست خارجی بوش در دوره اول ریاست جمهوری را به این شکل خلاصه می کند: (۱) حمله پیش گیرانه یا پیشدستانه؛ (۲) تغییر رژیم در کشورهای دیگر؛ (۳) سلطه خیرخواهانه؛ و (۴) یک جانبه عمل کردن در عرصه بین المللی.

به اعتقاد فوکویاما، نومحافظه کاران آثار مکتوب و مدونی درباره اقتصاد و فرایند جهانی شدن ندارند شاید به این علت که برای این موارد چندان اهمیتی قائل نیستند. اگرچه نومحافظه کاران سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین المللی را ناکارآمد می دانند، اما هیچ جایگزینی هم برای آن‌ها ارائه نمی دهند. به نوشته فوکویاما، سند راهبرد (استراتژی) امنیت ملی ایالات متحده که در

سال ۲۰۰۲ منتشر شد و ترجمه متن کامل آن نیز ضمیمه این کتاب است، بهروشنی چرخش اصلی سیاست خارجی آمریکا و رویکرد آتی آن را تبیین کرده است. در این سند مهم، جنگ پیشدستانه برای مواقعی توصیه شده است که آمریکا در معرض خطر حمله‌ای عاجل قرار گرفته است. در آن زمان و قبل از آنکه حمله متصور عملی شود، خود آمریکا باید پیشدستی و حمله کند. درواقع، جنگ پیش‌گیرانه زمانی مجاز است که کشوری به حدس و گمان خود کشور دیگری را در ماه‌ها و یا سال‌های آینده خطری برای خود احساس می‌کند و برای پیش‌گیری از به خطر افتادن احتمالی امنیت ملی و حیات خود، دست به حمله می‌زند. بهترین مثال این نوع حمله، جنگ آمریکا در عراق است که البته به باتلاقی برای آمریکا و متحدانش تبدیل شد.

در این سند همچنین بنیادگرایان اسلامی و امکان دستیابی آنان به تکنولوژی سلاح‌های کشتار جمعی، مهم‌ترین خطر برای امنیت جهانی به‌ویژه آمریکا محسوب شده است. از این‌رو توصیه شده است که آمریکا برای جلوگیری از توسعه تروریسم و دسترسی احتمالی تروریست‌ها به تسلیحات امحاء جمعی، باید به جنگ پیش‌گیرانه متوسل شود و در کشورهای دیگر نیز مداخله نظامی کند. درواقع، حاکمیت ملی کشورها دیگر چندان معنایی نخواهد داشت. فوکویاما در انتقاد از این نوع نگرش می‌گوید اگر هند و یا هر کشور دیگری که با مشکل تروریسم روبه‌روست، بخواهد برای حفظ امنیت خود به جنگ پیش‌گیرانه متوسل شود، بی‌تردید با مخالفت جدی آمریکا مواجه خواهد شد. آمریکا خود را تافته جدا بافته‌ای می‌داند که توسل به انجام هر کاری را برای خود مباح می‌شمارد.

نومحافظه کاران در رؤیای بسط دموکراسی

به اعتقاد فوکویاما، با فروپاشی شوروی و بلوک کمونیست و رویکرد این کشورها به دموکراسی، نومحافظه کاران تصور کردند که چنین اتفاقی می‌تواند در سایر نقاط جهان نیز به وقوع بپیوندد. غافل از این‌که مسائل فرهنگی و سیاسی تاریخی خاصی بر کشورهای اروپای شرقی حاکم بود و رژیم‌های کمونیستی در

این کشورها فاقد هر گونه مشروعیت بودند؛ حال آنکه چنین وضعی در مورد سایر کشورها و مناطق غیردموکراتیک صادق نیست.

فوکویاما می‌گوید برخی از کشورهای بلوک شرق مانند استونی سریعاً به جنبش دموکراسی پیوستند و بعضی نیز مانند جمهوری‌های آسیای میانه هنوز تحت فرمان حاکمیت‌های دیکتاتوری قرار دارند. تصور نو محافظه‌کاران این بود که وقتی مردم آزاد باشند، حتماً دموکراسی را برای حکومت انتخاب خواهند کرد، درحالی‌که از آزادی تا ایجاد دموکراسی راهی است بس طولانی و بسط دموکراسی در یک کشور، بدون برخورداری از نهادهای لازم چندان امکان‌پذیر نیست. آنچه تاریخ به ما آموخته، این است که برای ایجاد نهادهای مناسب، زمانی طولانی لازم است.

مخالفت فوکویاما با حمله نظامی آمریکا به ایران

به اظهار فوکویاما، در اواخر دهه ۶۰ مسئله ان پی تی - پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای - از مشغولیات فکری آلبرت والسטר، استاد دانشگاه شیکاگو بود که بسیاری از نو محافظه‌کاران را تحت تأثیر اندیشه خود قرار داد. برای او دستیابی به فناوری اتمی صلح‌آمیز در چارچوب ان پی تی، می‌توانست به فناوری سلاح‌های اتمی مبدل شود، چراکه بخش اصلی فناوری هسته‌ای، هر دو کاربرد نظامی و صلح‌آمیز را دارد.

فوکویاما اضافه می‌کند که امروز این مسئله به درستی در مورد ایران صادق است. این کشور از طرفی در چارچوب ان پی تی، خود را در به دست آوردن فناوری هسته‌ای محق می‌داند. حال آنکه چنین فعالیتی می‌تواند بهترین پوشش برای دستیابی به سلاح اتمی باشد. وی اضافه می‌کند که در آمریکا این احساس وجود دارد که اگر تمام نو محافظه‌کاران درصدد حمله به ایران نباشند، دست‌کم بخش قابل توجهی از آن‌ها در پی اجرای پروژه حمله نظامی آمریکا به ایران هستند و چون کاملاً ایدئولوژیک می‌اندیشند و زخم‌خورده نیز هستند، ممکن است گوش شنوایی نیز در درون دولت بوش بیابند. البته باید توجه داشت که عملیات نظامی برای تغییر رژیم ایران، می‌تواند نتیجه معکوس داشته باشد.

چراکه، گرچه بخش قابل توجهی از ایرانی‌ها مخالف رژیم کشورشان‌اند، اما در میان این مخالفان، ملی‌گرایانی نیز هستند که ایران لیبرال صاحب سلاح اتمی را خواستارند. در صورت حمله آمریکا، مخالفان خارج از کشور و اصلاح‌طلبان داخل از موضع پیشین خود عقب‌نشینی می‌کنند.

آن‌چنان‌که فوکویاما می‌گوید، رئیس‌جمهور بوش در دوره دوم ریاست خود، از تغییر رژیم در ایران و کره شمالی سخن به میان نیاورده است. از نظر وی، این امر نشانه تسلیم دولت آمریکا در مقابل واقعیت - و نه چیزی دیگر - است. نیروهای آمریکا درگیر عراق هستند و از بین بردن تجهیزات و تأسیسات هسته‌ای ایران و کره شمالی، کار چندان آسانی نیست؛ هزینه سیاسی حمله آمریکا به عراق به قدری زیاد است که این کشور باید از این پس بیش‌تر به این مسئله توجه کند.

فوکویاما و رابطه آزادی و دموکراسی

فوکویاما از نخستین هواداران تحت فشار قراردادن صدام و تغییر رژیم در عراق بود. وی به همراه سرشناس‌ترین نومحافظه‌کاران با امضای نامه‌ای سرگشاده در ۳ آوریل ۲۰۰۲ خطاب به بوش رئوس سیاست‌های خود را در مورد اسرائیل و به‌طور کلی خاورمیانه تبیین کردند. در این نامه به‌صراحت از بوش خواستند «تا در اجرای برنامه حذف صدام تسریع کند زیرا صدام به همراه ایران تأمین‌کننده مالی و حامی تروریسم ضداسرائیل‌اند.» با وجود این، وی از نخستین کسانی نیز هست که در مورد حمله نظامی آمریکا به عراق دچار تردید شد و سرانجام نیز با آن به مخالفت آشکار پرداخت. او حتی دیگر خود را نومحافظه‌کار نمی‌داند. به اعتقاد فوکویاما، پیروزی سریع آمریکایی‌ها در بازپس گرفتن کویت، عملیات کوزوو و شکست دادن طالبان باعث شدند تا نومحافظه‌کاران تغییر رژیم در عراق را نیز ساده بپندارند. فوکویاما می‌گوید در مورد مسئله سلاح‌های کشتار جمعی در عراق به‌شدت غلو شده بود. آمریکا در حمله به عراق، حتی برای نظر هم‌پیمانانش نیز اهمیتی قائل نبود و خود را محق می‌دید که بدون در نظر گرفتن مسئله حاکمیت ملی کشورهای دیگر، در امور آن‌ها مداخله کند. فوکویاما

می‌گوید که دولت بوش برنامه مشخصی هم برای بازسازی عراق بعد از جنگ نداشت و حل مسائل پس از حمله را بسیار ساده انگاشته بود، چراکه رامسفلد وزیر دفاع مستعفی امریکا، جنگی سریع با جنگ‌افزار سبک و متحرک و با نظامیان معدود را طرح‌ریزی کرده بود. رامسفلد در پی اثبات کارایی چنین عملیاتی بود که باعث گرفتاری امریکایی‌ها شد. این جنگ سبب محدودیت عمل نیروهای امریکایی در سایر نقاط جهان نیز شده است و ناکامی در آن می‌تواند باعث چرخش سیاست خارجی امریکا به سوی واقع‌گرایی و حتی منزوی شدن این کشور نیز بشود. به عبارت دیگر، وضعیت امریکا پس از جنگ ویتنام در حال تکرار است. فوکویاما امیدوار است چنین وضعی پیش نیاید زیرا در آن صورت قوی‌ترین و ثروتمندترین کشور دنیا از ایفای نقش مهم خود در صحنه سیاست‌های جهانی بازخواهد ماند.

طرحی نو برای سیاست خارجی امریکا

فوکویاما در شرح جریان‌های فکری حاکم بر سیاست خارجی امریکا، محافظه‌کاران را تنها یکی از این جریان‌هایی می‌داند که در زمان حاضر اندیشه حاکم‌اند. دیگر جریان‌های فکری تأثیرگذار بر سیاست خارجی امریکا عبارت‌اند از واقع‌گرایانی مانند کیسینجر که نه کاری به حاکمیت کشورها دارند و نه علاقه‌ای به توسعه جهانی، ناسیونالیست‌های امریکایی که خواهان منزوی کردن کشورشان چه از نظر سیاست خارجی و چه از نظر اقتصادی‌اند و بالاخره مداخله‌گرایان لیبرال که خواهان ایجاد نظم بین‌المللی بر پایه قانون و نهادها هستند.

به عقیده فوکویاما، نیروی امریکا بیش‌تر در شکل دادن سازمان‌های جهانی و پیمان‌ها و اتحادیه‌های بین‌المللی - و نه در قدرت نظامی این کشور - است. او حمله پیش‌گیرانه و تغییر رژیم را از آخرین راه‌حل‌ها می‌داند و خواستار غیرنظامی شدن سیاست خارجی امریکا است. به نظر فوکویاما، امریکا باید در ترویج دموکراسی و تغییر ماهیت حکومت‌های غیردموکراتیک بکوشد. این امر بایست در چهارچوب همکاری بین‌المللی و از طریق کمک اقتصادی و

یاری رساندن در ایجاد نهادهایی برای حفظ دستاوردهای اقتصادی و رشد پایدار آن در این کشورها صورت گیرد. او این نظریه را ویلسنسیسم واقع‌گرایانه می‌نامد. برای خروج امریکا از انزوا در عرصه جهانی و افزایش دوستان و کاهش دشمنان، مدل بیسمارک صدراعظم قرن نوزدهم آلمان را برای سیاست خارجی آن کشور پیشنهاد می‌کند. بیسمارک به کشورهای همسایه‌اش اطمینان خاطر می‌داد که از موقعیت آلمان نهراسند و پیمانی بر ضد این کشور به وجود نیاورند. فوکویاما می‌گوید از چاوز در ونزوئلا گرفته تا حاکمان چین و روسیه در آسیای مرکزی، در حال هم‌پیمان‌شدن‌اند تا نفوذ امریکا را کاهش دهند. ایالات متحده نمی‌تواند منزوی بماند. از نظر فوکویاما، نهادهای بین‌المللی هم‌اکنون یا قدرت دارند ولی فاقد مشروعیت‌اند یا مشروعیت دارند ولی بدون قدرت‌اند. ایجاد نهادهای جهانی مختلف که هر کدام با مسئولیت مشخصی سروکار داشته باشند، راه‌حل جدیدی است که فوکویاما برای سیاست خارجی امریکا توصیه می‌کند.

ختم کلام

در خاتمه بررسی مجمل آثار مدون فوکویاما، سیر اندیشه فلسفی و دیدگاه‌های سیاسی وی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- چهار کتاب پایان تاریخ، اعتماد، انحلال بزرگ و آینده پساانسانی ما به ترتیب مبین اندیشه و سیر تحول فلسفی فوکویاما هستند. وی در پایان تاریخ این نظر را مطرح می‌کند که با خاتمه یافتن جنگ سرد برخورد ایدئولوژی‌ها نیز به پایان رسیده، نظام لیبرال‌دموکراسی سرنوشت محتوم ابتاع بشری است و جامعه‌های بشری نیز به تدریج به نظام لیبرال‌دموکراسی رو می‌آورند. کاهش سطح «اعتماد» مهم‌ترین و مؤثرترین عامل تهدیدکننده نظام لیبرال‌دموکراسی در جوامع لیبرال دموکرات است. به علاوه، «انحلال بزرگ» اخلاقی در غرب نیز بالقوه ماهیت جذاب نظام لیبرال‌دموکراسی را به شدت خدشه‌دار می‌سازد و آن را مترادف با بی‌بندوباری اجتماعی می‌نماید. این بی‌بندوباری اخلاقی می‌تواند در عرصه فناوری پیشرفته از جمله فناوری

ژنتیکی نیز گریبانگیر «انسان پسامدرن» شود. این امر در صورت عدم اهتمام به قانونمند کردن آن می‌تواند به هیبت فعلی بشریت پایان دهد.

● دولت‌سازی و آمریکا بر سر تقاطع در واقع مبین مواضع سیاسی فوکویاما و برائت‌نامه وی از جریان نومحافظه‌کاری است. وی از نظر سیاسی خود را محافظه‌کار می‌داند و به‌رغم آن‌که در بدو امر به همراه حلقه متنفذ نومحافظه‌کاران دولت بوش را به گرداب جنگ عراق تشویق کردند، اما در این دو کتاب ضمن انتقاد از رویکرد خارجی دولت بوش در صحنه بین‌الملل به‌ویژه در خاورمیانه تصریح می‌کند که رفتار امپراتورمآبانه بوش جایگاه ابرقدرتی آمریکا در صحنه جهانی را به شدت متزلزل و اعتبار آن را خدشه‌دار کرده است. وی همچنین معتقد است که لیبرال‌دموکراسی را نمی‌توان با توسل به کاربرد نیروی نظامی بر هیچ جامعه‌ای تحمیل کرد. سرنوشت آمریکا و همراهانش در عراق نمونه بارزی است که نشان می‌دهد هر گونه توسل به زور برای تحمیل دموکراسی محتمل به شکست است. میل به دموکراسی نیز باید از درون جوامع بجوشد. کشورهای غربی فقط می‌توانند با اتخاذ تدابیر و اجرای برنامه‌های منسجم برای جوشاندن چشمه‌هایی در داخل جوامع بی‌بهره از نعمت دموکراسی لیبرال تلاش کنند. نویسنده در کتاب آمریکا بر سر تقاطع در واقع از جریان نومحافظه‌کاری تبری می‌جوید و با این نوع اندیشه وداع می‌کند.



در آغاز مطالعه ترجمه آمریکا بر سر تقاطع تذکر دو نکته را مزید اطلاع خوانندگان محترم ضروری می‌بینم. نخست این‌که مسئولیت کاستی‌های احتمالی این ترجمه بی‌تردید بر عهده راقم این سطور است و محاسن آن نیز مدیون راهنمایی‌های برادران عزیزی است که هریک با نظرات کارساز خود بر غنای این اثر افزوده‌اند. در این جا لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر سید کاظم سجادی‌پور که حق مسلم استادی بر بنده دارند و همچنین آقایان (بر حسب حروف الفبا) باقر اسدی، حمیدرضا اسلامی‌زاد، مجید تخت‌روانچی و محمدعلی

ضریع زارع عمیقاً تشکر کنم. از خداوند متعال توفیق روزافزون آنها را مسئلت دارم.

نکته دوم این که، تدوین آثار تحقیقی همواره با تضییع ناخواسته حقوق آشکار و نهان خانواده همراه است. از این رو وظیفه خود می دانم که از همسر گرامی و فرزندانم امیرابراهیم و مهدی که با شکیبایی بی پایان خود ترجمه این اثر را ممکن ساختند، تشکر کنم و با توافق آنها ترجمه این اثر را به مادر عزیزم تقدیم می کنم که دعای خیرش تسلی بخش قلوب ماست.

مجتبی امیری وحید

۱۳۸۵

مقدمه نویسنده

موضوع این کتاب بررسی سیاست خارجی امریکا در دوران بعد از حملات القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. این موضوع برای من مسئله‌ای شخصی است. به عنوان فردی که برای مدت زمان طولانی خود را نو محافظه کار تلقی و فکر می‌کردم که از جهان‌بینی مشترکی با بسیاری از نو محافظه کاران از جمله دوستان و آشنایانی که عضو دولت بوش هم بودند، برخوردارم. سابقاً با پُل والفویتز معاون اسبق وزیر دفاع در دو نوبت همکار بودم. یک بار در اداره کنترل و خلع سلاح ایالات متحده و یک بار هم زمانی که ایشان در مقام رئیس دانشکده مطالعات عالی امور بین‌الملل در دانشگاه جان هاپکینز مسئول استخدام من در آن دانشگاه بودند. با مشاور وی ول اشتتر هم در شرکت مشاوره‌ای او به نام پان هیروستیک همکار بودم و مثل او سال‌ها نیز تحلیلگر مؤسسه مطالعاتی راند بودم. شاگر آرن بلوم بودم که خود وی نیز شاگرد لئو اشتراوس و نویسنده کتاب *انسداد فکر امریکایی* بود. با ویلیام کریستال در دانشکده فوق لیسانس همکلاسی بودم و مرتباً برای دو مجله نشنال اینترست و پابلیک اینترست که آیروینگ کریستال پدر ویلیام بنیانگذار آن‌ها بود، و همچنین برای مجله کامتری مقاله می‌نوشتم.

با وجود این، برخلاف شمار زیادی از نو محافظه کاران، منطقی که برای جنگ با عراق ارائه شد، هرگز متقاعدم نکرد. هر چند در بدو امر موضع نسبتاً

جنگ طلبانه‌ای در قبال عراق داشتم و در سال ۱۹۹۸ نیز نامه‌ای را که مؤسسه قرن جدید آمریکایی بانی آن بود، امضاء کردم. در آن نامه از دولت کلینتون خواسته شد بود تا علیه بغداد موضع سخت‌تری اتخاذ کند، بعد از آن که صدام مانع فعالیت ناظران سازمان ملل متحد شده بود. در آن وقت و حتی تا وقوع حوادث یازدهم سپتامبر هم بحثی از تهاجم آمریکا به عراق در میان نبود. در سال متعاقب تهاجم به عراق از من خواسته شد تا در گروه کارشناسی شرکت کنم که برای بررسی استراتژی دراز مدت آمریکا برای نبرد با تروریسم تشکیل شده بود. در این مقطع بود که نهایتاً به این نتیجه رسیدم که جنگ اقدام عاقلانه‌ای نیست. این گروه مطالعاتی به من امکان داد تا به‌دقت دربارهٔ بسیاری از مسائل مطروحه در این کتاب بیندیشم. از آن زمان به بعد مدت زیادی با خودم در کلنجار بودم که آیا به‌واقع دیدگاه‌هایم به‌گونه‌ای تغییر کرده‌اند که صلاحیت نو محافظه‌کار بودن را از دست داده باشم و یا این که نو محافظه‌کاران طرفدار جنگ اصول مشترکی را که هنوز همه در آن‌ها سهیم هستیم، مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند.

انفصال بین آنچه من باور دارم و آنچه ظاهراً نو محافظه‌کاران معتقد بودند، زمانی برایم روشن شد که در فوریه ۲۰۰۴ در مراسم شام که هر ساله در مؤسسه مطالعاتی امریکن اینترپرایز برای بزرگداشت ایروینگ کریستال برگزار می‌شود شرکت کرده بودم که در آن ستون‌نویس، چارلز کراتمر، تحت عنوان «رئالیسم دموکراتیک: سیاست خارجی آمریکا در دنیای یک‌قطبی» سخنرانی کرد. در این مراسم که تقریباً به‌طور مرتب هر سال از بعد از تهاجم آمریکا به عراق انجام می‌شود، جنگ عراق یک موفقیت کامل اعلام می‌شود. در خلال سخنرانی کراتمر متحیر بودم که چرا اطرافیانم آن را با شور و هیجان تشویق و تحسین می‌کردند، به‌رغم آن‌که برای همگان روشن شده بود که ایالات متحده هیچ تسلیحات امحاء جمعی در عراق پیدا نکرده، رفتار عملیات ضد شورشی بدخیم شده و به‌دلیل دنباله‌روی از نوع استراتژی تک‌قطبی که کراتمر مبلغ آن بود تقریباً به‌طور کامل خود را از بقیهٔ جهان نیز منزوی ساخته است. روز بعد از سمینار با مراجعه به جان‌آ سالیوان سردبیر وقت نشریهٔ نشنال اینترست علاقهٔ خود را به نقد صحبت‌های چارلز کراتمر اعلام کردم که وی بی‌درنگ پذیرفت و

نتیجه کار نیز مقاله‌ای تحت عنوان «زمانه نو محافظه کاری» در تابستان ۲۰۰۴ منتشر شد.

در آن مقاله نتیجه گرفتم که نو محافظه کاری، توأمأ هم یک نظام سیاسی و هم مجموعه کلی از تفکر است که به چیزی فرگشت یافته که من دیگر نمی توانم از آن حمایت کنم. همان طور که در این کتاب نشان خواهم داد، شالوده نو محافظه کاری اصول همگن بود که در دوران جنگ سرد به طور کلی به صورت سیاست های محسوسی هم در حوزه داخلی و هم در حوزه خارجی تجلی پیدا کرد. هر چند این اصول به شیوه های گوناگون قابل تفسیر بودند و در خلال دهه ۹۰ نیز برای توجیه سیاست خارجی امریکا که در آن بر توسل به زور پافشار می شد، مورد استفاده قرار گرفتند و منطقی برای جنگ عراق شدند. نو محافظه کاری اکنون به طور اجتناب ناپذیری با سیاست های دور اول ریاست جمهوری دولت بوش یکی قلمداد شده است و هر نوع تلاش برای اصلاح این برچسب احتمالاً تلاشی بیهوده خواهد بود. مهم ترین اقدام بازتعریف سیاست خارجی امریکا است، به نحوی که میراث دولت بوش و همچنین حامیان نو محافظه کارش را پشت سر بگذارد.

این کتاب تلاشی است برای روشن کردن میراث نو محافظه کاری، تشریح مواردی که به نظر من دولت بوش به خطا رفته و همچنین طرح رتوس کلی روش دیگری که ایالات متحده می تواند برای تعامل خود با سایر نقاط جهان در پیش گیرد. به علاوه، اهمیت این مسئله سبب شد تا نشریه امریکن اینترست (منافع امریکا) را تأسیس کنم. موضع مورد نظر من گرچه در هیچ یک از گفتمان های جاری سیاست خارجی امریکا نمی گنجد، اما فکر می کنم که از حمایت طیف نسبتاً گسترده ای از مردم امریکا برخوردار خواهد شد. این موضع را ویلسونیسم واقع گرا نامیده ام و اذعان می کنم که این واژه ناهنجاری است، زیرا رئالیسم و ویلسونیسم هر دو مفاهیمی هستند با بار خاص. البته اگر کسی عنوان بهتری پیشنهاد کند استقبال خواهم کرد.

کسانی که با دقت نقد اولیه من به کراتمر را با آنچه در این کتاب آمده مطالعه کنند متوجه یک عنصر غائب خواهند شد دایر بر این که چگونه پاره ای از

نومحافظه کاران خط افراطی دکترین استراتژیک اسرائیلی را بومی کرده و به اعتقاد من، به طرز نامناسبی بر وضعیت ایالات متحده بعد از یازدهم سپتامبر اطلاق کردند. این مسئله به ویژه در مورد مقاله چارلز کراتمر صدق می کند؛ به علاوه، مناظره ای که متعاقب آن با هم داشتیم متعادم ساخت که حق با من بوده است. زاویه دید فاجعه آمیز وی نسبت به تهدید ناشی از جهان اسلام به نظرم دیدگاه ناصوابی است - به دلایلی که در فصل سوم کتاب ارائه کرده ام. البته این دیدگاه خاص را گرچه برخی از افراد دارا هستند اما نمی توان آن را به کل نومحافظه کاران و همچنین دولت بوش نسبت داد. مسائل زیادی هست که آرزو می کردم کاش دولت بوش به شیوه دیگری در قبال درگیری اسرائیل - فلسطین رفتار می کرد. هرچند که فکر نمی کنم شرایط برای یک تکاپوی قوی تر برای فیصله بخشیدن به درگیری اسرائیل - فلسطین طی نخستین چهار سال ریاست جمهوری مساعد بود. تا وقتی که یاسر عرفات در قید حیات بود شانس ناچیزی وجود داشت برای ایجاد اصلاح سیاسی در حاکمیت فلسطینی ها یا تغییر فلسطینی طرف گفت و گو که بتواند به توافقنامه صلح با اسرائیل دست یابد و آن را به مرحله اجرا بگذارد. آزمون واقعی برای دولت بوش وقتی است که موضوع فوق به اتفاق سایر موضوعات نومحافظه کاری در دور دوم ریاست جمهوری و بعد از عقب نشینی از نوار غزه مطرح شود.